

حمید سبزواری (شاعر)



امیر حسین فردی (نویسنده)



ابوالفضل عالی (ترافلیست)



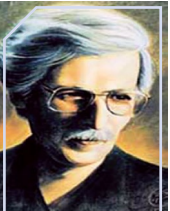
حسن شابیانفار (محقق)



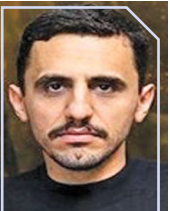
شهید احمد زارعی (شاعر)



مهرداد اوستا (شاعر)



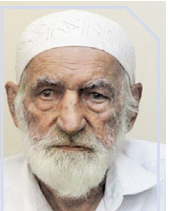
حسن روح‌الامین (نقاش)



سوروش فراهنگی (نویسنده)



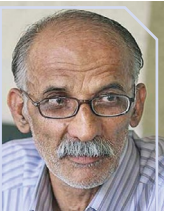
حبیب‌الله موفلی (شاعر)



علیرضا قزوه (شاعر)



علی محمد مژدب (نویسنده)



محمد مهدی سیار (شاعر)



سپینزخت وحیدی (شاعر)



ایر صین ملایان (نویسنده)

**سوک و حماسه در هم تنید**
اربعین امسال، در سال ۱۴۰۴ شمسی، حال‌وهوایی متفاوت با تمام سال‌های گذشته دارد. سایه سنگین جنگ اخیر ایران و اسرائیل و پیروزی‌های جبهه مقاومت، این راهپیمایی عظیم مذهبی را به یک صحنه نمایش قدرت فرهنگی و یک همایش بین‌المللی برای ارمان‌های فراتر از زیارت تبدیل کرده است. دیگر صرفاً روایت سوک و اتم نیست؛ امسال مسیر نجف تا کربلا، بستر رویش حماسه‌ای است که در آن، هنرمندان و اهالی رسانه، روایان اصلی پیوند میان عاشورای حسینی و نبرد امروز برای آزادی قدس شده‌اند.

**از کربلا تا قدس؛ شاهیت هنر مقاومت**
شاید بتوان گفت کلیدی‌ترین مضمونی که امسال نبض تپنده تولیدات فرهنگی و هنری بود، ایجاد یک پل مستحکم و معنادار میان «کربلا» و «قدس» است. هنرمندان در تمام رشته‌ها کوشیدند تا این پیام را مغایره کنند که راهپیمایی اربعین، دیگر یک مناسک محدود نیست، بلکه گامی است نمادین در مسیر بزرگ‌تری که به آزادی فلسطین ختم می‌شود. این مفهوم، خود را در شعار نوشته‌ها بر

# هنر و رسانه ایران چگونه حماسه حسینی را به نبرد اخیر پیوند زدند؟

کوله‌پشتی زائران، طرح بوسترها و محتوای سرودهای کنار جاده به وضوح نشان داد.
**روایت جاری شهادت؛ از نینوا تا نبرد اخیر**
هنر اربعین امسال، «شهادت» را از قاب تاریخ عاشورا خارج کرد و آن را چون رودی خروشان در بستر زمان به تصویر کشید. در گالری‌های عکس، پرده‌خوانی‌ها و مانهنگ‌ها، تصاویر شهادی کربلا در کنار چهره شهیدای مدافع حرم و قهرمانان جنگ اخیر نشست. هنرمندان با این هشتینی، این پیام را به مخاطب خود القا کردند که شهادت یک جریان است؛ جریانی سرخ که از نینوا آغاز شد و تا امروز در رگ‌های مدافعان حق جاری است.

**استادکی در قاب هنر؛ بازتعریف زیبایی‌شناختی مقاومت**
یکی از برجسته‌ترین اقدامات اهالی فرهنگ، بازتعریف «مقاومت» نه به عنوان یک مفهوم صرفاً

## عیادت...

خیلی وقت بود که می‌خواستیم به عیادت دوستم بروم. ساعت دو بعدازظهر بود که دست دخترم را گرفتم و سوار اتوبوس شدیم. مسیر طولانی بود تا اینکه به نزدیکی فرودگاه، جایی که خانه دوستم بود، رسیدیم. در را زدیم. دختر کوچکنش در را باز کرد و وارد شدم. بعد از سلام و احوالپرسی، دخترها به حیاط رفتند تا بازی کنند. من و دوستم گرم صحبت شدیم که ناگهان صدای چیچ پیچه‌ها از حیاط آمد. «هامااا! نور تو آسمونه» با عجله خودم را به بیرون رساندم. نورهای زیادی به آسمان پرتاب می‌شدند که لحظاتی بعد، صدای انفجار مهیبی آمد و دود غلیظی به هوا برخاست. نفسم بند آمده بود. پیچه‌ها وحشت‌زده به آغوش پریدند و چیچ کشیدند. دختر هشت سالمه از ترس می‌ارزید. سریعاً به داخل خانه برگشتیم.

چند دقیقه بعد، با دوستم خداحافظی کردم و بیرون آمدم. خیابان کمی شلوغ‌تر شده بود. هر چه با اسنب درخواست دادم، هیچ راننده‌ای قبول نکرد. مجبور شدم تا سر خیابان بروم تا ماشین درستی پیدا کنم. هیچ ماشینی نمی‌ایستاد؛ انگار همه جلسته داشتند که از آن محیط دور شوند. بارها دست بلند کردم تا اینکه یک پیکان جلوی پایم توقف کرد. راننده پرسید: «کجا؟»

پیرمرد با مهربانی گفت: «بیا دخترم، می‌رسونمت.»

سوار شدیم. رنگ صورت دخترم پریده بود و هنوز می‌ارزید. پیرمرد رو به دخترم کرد و با صدایی آرام و مطمئن گفت: «هنرس دخترم، ما ملت ایران هشت سال، تو بدتر از این وضعیت دوام آوردیم. الان که امنیت داریم و این همه امکانات هست، اصلاً تنه‌ای از بی‌خبریم؟»

لیخند کم‌رنگ دخترم، دلم را قرض کرد. به ایران قوی و مردم وفادارش، به ایران.

پیرمرد با مهربانی گفت: «بیا دخترم، می‌رسونمت.»
سوار شدیم. رنگ صورت دخترم پریده بود و هنوز می‌ارزید. پیرمرد رو به دخترم کرد و با صدایی آرام و مطمئن گفت: «هنرس دخترم، ما ملت ایران هشت سال، تو بدتر از این وضعیت دوام آوردیم. الان که امنیت داریم و این همه امکانات هست، اصلاً تنه‌ای از بی‌خبریم؟»
لیخند کم‌رنگ دخترم، دلم را قرض کرد. به ایران قوی و مردم وفادارش، به ایران.

پیرمرد با مهربانی گفت: «بیا دخترم، می‌رسونمت.»
سوار شدیم. رنگ صورت دخترم پریده بود و هنوز می‌ارزید. پیرمرد رو به دخترم کرد و با صدایی آرام و مطمئن گفت: «هنرس دخترم، ما ملت ایران هشت سال، تو بدتر از این وضعیت دوام آوردیم. الان که امنیت داریم و این همه امکانات هست، اصلاً تنه‌ای از بی‌خبریم؟»
لیخند کم‌رنگ دخترم، دلم را قرض کرد. به ایران قوی و مردم وفادارش، به ایران.

پیرمرد با مهربانی گفت: «بیا دخترم، می‌رسونمت.»
سوار شدیم. رنگ صورت دخترم پریده بود و هنوز می‌ارزید. پیرمرد رو به دخترم کرد و با صدایی آرام و مطمئن گفت: «هنرس دخترم، ما ملت ایران هشت سال، تو بدتر از این وضعیت دوام آوردیم. الان که امنیت داریم و این همه امکانات هست، اصلاً تنه‌ای از بی‌خبریم؟»
لیخند کم‌رنگ دخترم، دلم را قرض کرد. به ایران قوی و مردم وفادارش، به ایران.

نمی‌دانم! شاید شروع ماجرا از کجا بود. تا به خود آمدم دیدم سالیان درازی است حوالی محرم که می‌شود، با دلی برآیمد می‌گویم امسال دیگر زائر کربلایم، اصلاً نوبتی هم که باشد، نوبت من است.
اما چه مجرم‌ها که باورچین پاوچین می‌آمد و می‌رفت. و من حیران و سرگردان چشم‌امید به اربعینش می‌دوختم.
می‌شوی؟ صدای پای اربعین است که هرلوه‌کنان نزدیک می‌شود.
من با نزدیک‌شدنش دلهره می‌گیرم. به دست و پای زمان می‌افتم که کمی بایست، لاقل کمی آهسته‌تر، امانی بد تا خود را به قافله بفرستم. اما بی‌رحمانه می‌گذرد.
چقدر باورش سخت است؛ اینکه سهم من از روز اربعین نشتنن در کنج تنهایی و دیدن پخش زنده کربلا باشد. فکر تماشاجی بودن حال و روزم را ابری و گاه بارانی می‌کند.
باشد حسین جان، اربعین بمانه برای دیگران...
اما زبان این قلب تپنده را تو بهتر می‌دانی. جوابش با خودت. «درون حرمت جا نیست؟ یا جایی برای بنان نیست؟»

نمی‌دانم! شاید شروع ماجرا از کجا بود. تا به خود آمدم دیدم سالیان درازی است حوالی محرم که می‌شود، با دلی برآیمد می‌گویم امسال دیگر زائر کربلایم، اصلاً نوبتی هم که باشد، نوبت من است.
اما چه مجرم‌ها که باورچین پاوچین می‌آمد و می‌رفت. و من حیران و سرگردان چشم‌امید به اربعینش می‌دوختم.
می‌شوی؟ صدای پای اربعین است که هرلوه‌کنان نزدیک می‌شود.
من با نزدیک‌شدنش دلهره می‌گیرم. به دست و پای زمان می‌افتم که کمی بایست، لاقل کمی آهسته‌تر، امانی بد تا خود را به قافله بفرستم. اما بی‌رحمانه می‌گذرد.
چقدر باورش سخت است؛ اینکه سهم من از روز اربعین نشتنن در کنج تنهایی و دیدن پخش زنده کربلا باشد. فکر تماشاجی بودن حال و روزم را ابری و گاه بارانی می‌کند.
باشد حسین جان، اربعین بمانه برای دیگران...
اما زبان این قلب تپنده را تو بهتر می‌دانی. جوابش با خودت. «درون حرمت جا نیست؟ یا جایی برای بنان نیست؟»

نظامی، بلکه به‌مثابه یک کنش زیبایی‌شناختی و یک فضیلت انسانی بود.
صبر. خاندانده‌های شهدا، امید در چشمان رزمندگان زائر، و ایثار موکیداران، همگی به سوزنه‌هایی برای خلق آثار هنری تبدیل شدند. هنر اسال نشان داد که مقاومت، در زیباترین شکل خود، در اراده و ایمان انسان‌هایی تجلی می‌یابد که با وجود تمام سختی‌ها، مسیر حق را پی می‌گیرند.

**بوها و بوسترها، روایان نقابل تاریخی**
هنرهای تجسمی شاید پرچمدار این حرکت فرهنگی بودند. گالری‌های تهران، مشهد و اصفهان و حتی موکب‌های فرهنگی در عراق، به تسخیر نمایشگاه‌های عکسی درآمدند که روایتی بصری از نقابل تاریخی حق و باطل ارائه می‌دادند. در یک قاب، دست‌های پهنه‌بسته یک زائر سالمند و در قاب دیگر، تصویری از مقاومت جوانان فلسطینی به چشم می‌خورد. طراحان گرافیک نیز با خلق بوسترهایی

که در آن نمادهای عاشورایی چون «غلم» یا نماد مقاومت امروز یعنی «چقیه» در هم آمیخته بود، این پیوند را در سطح شهرها و فضای مجازی فریاد زدند.
**لنز دوربین‌ها در جست‌وجوی روایت‌های نو**
چندین گروه مستندساز، امسال با رویکردی متفاوت به دل جمعیت زدند. دوربین‌های آنها دیگر به دنبال ثبت تصاویر کلی از جمعیت میلیون نبود؛ بلکه در جست‌وجوی خردروایت‌ها و داستان‌های انسانی بودند. گفت‌وگوی تکان‌دهنده با رزمنده‌ای که از خط مقدم نبرد خود را برای زیارت به کربلا رسانده بود یا ثبت اشک‌های مادری که عکس فرزند شهیدش در جنگ اخیر را رو به گنبد امام حسین(ع) گرفته بود، به تاثیرگذارترین سکانس‌های مستندهای اربعین امسال تبدیل شد.

**نوع‌های که رجز خوانی مقاومت شدند**
حجره مداحان و ذوق شاعران اهل‌بیت، امسال

در کلام خود، به ایستادگی رزمندگان امروز ادای احترام می‌کردند. این اجراها ارتباطی بی‌واسطه و عمیق با مخاطبی برقرار کرد که خود طعم تقابل با ظلم را چشیده بود.

**واژه‌ها در سنگر شعر و داستان**
اهالی قلم نیز در این میدان فرهنگی حضوری پررنگ داشتند. شب‌های شعر «روایت مقاومت» با حضور شاعرانی از ایران، عراق، لبنان و یمن، به محفلی برای تبادل فرهنگی و سرودن از ارمان مشترک تبدیل شد. همزمان، فراخوان‌های جمع‌آوری داستان‌های کوتاه از تجربه زیسته مردم در جنگ و سفر اربعین، به شکل‌گیری یک گنجینه ادبی ارزشمند از این برهه تاریخی منجر شد.

**رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی؛ نبض تپنده اربعین مقاومت**

در این میان، نقش اهالی رسانه و فعالان فرهنگی در فضای مجازی انکار‌ناپذیر بود. پوشش‌های هشتگی چون #اربعین، مسیر قدس به سرعت به ترند اول منطقه تبدیل شدند و یک جبهه رسانه‌ای یکپارچه را برای انعکاس پیام اربعین امسال شکل دادند. تولیدات رسانه‌ای از یادکست‌های روایی گرفته تا

**اربعین ۱۴۰۴؛ طنین مقاومت در مسیر کربلا پس از جنگ**

محمد محمدی

# پوشش زنده تحلیلی در شبکه‌های تلویزیونی، همگی بر یک نقطه متمرکز بودند: اربعین ۱۴۰۴ یک زیارت معمولی نیست

**اربعین، فراتر از یک زیارت؟ توله یک دیپلماسی فرهنگی نوین**
در نهایت، اربعین سال ۱۴۰۴ را می‌توان به عنوان نقطه تولد یک دیپلماسی فرهنگی نوین در محور مقاومت ثبت کرد. این رویداد نشان داد که چگونه یک مناسک مذهبی ریشه‌دار می‌تواند در یک بزرگه تاریخی، به بستری برای رویدادهای فرهنگی، هنری و رسانه‌ای یک ملت تبدیل شود. هنر و رسانه در اربعین امسال، نه در حاشیه، که در متن واقعه ایستادند و ثابت کردند که مسیر آزادی، از دل فرهنگ و باورهای عمیق یک ملت می‌گذرد؛ مسیری که از کربلا آغاز شده و چشم به فردای پیروزی در قدس دارد.

پوشش زنده تحلیلی در شبکه‌های تلویزیونی، همگی بر یک نقطه متمرکز بودند: اربعین ۱۴۰۴ یک زیارت معمولی نیست.
**اربعین، فراتر از یک زیارت؟ توله یک دیپلماسی فرهنگی نوین**
در نهایت، اربعین سال ۱۴۰۴ را می‌توان به عنوان نقطه تولد یک دیپلماسی فرهنگی نوین در محور مقاومت ثبت کرد. این رویداد نشان داد که چگونه یک مناسک مذهبی ریشه‌دار می‌تواند در یک بزرگه تاریخی، به بستری برای رویدادهای فرهنگی، هنری و رسانه‌ای یک ملت تبدیل شود. هنر و رسانه در اربعین امسال، نه در حاشیه، که در متن واقعه ایستادند و ثابت کردند که مسیر آزادی، از دل فرهنگ و باورهای عمیق یک ملت می‌گذرد؛ مسیری که از کربلا آغاز شده و چشم به فردای پیروزی در قدس دارد.

چونان نقاط سیاه کوچک، بی‌وقفه جاری می‌شوند و میان دو خورشید، موج طواف می‌اندازند.
گوش‌ها خراشیده می‌شود. از جانب تلّ خواهر، سوزش آه در زمان می‌پیچد. اسرافیل در صور می‌دهد.

نوح کشتیبان از بلندترین قله تاریخ تو را سلام می‌گوید. ابراهیم نبی چکامه ادب گشوده و غرق منقبت‌خوانی است. سفید و سرخ، زرد و سیاه... نمی‌شناسمش!
شاید فاصله هرکدام با تو چنان مسافت یک جهان باشد با جهان دگر؛ اما همگی گرد مرکزیت تو، مجموعه ساخته‌اند. بار دیگر خیره می‌شوم.

صدای شیبه لدلل به گوش می‌رسد. بوی ریاحین جنت شکوفه می‌زند. حضرت پدر را ز رکاب بیرون می‌کشد و روی روضه می‌منوره می‌شود. جنگ می‌اندام و گوشه چادر را روی صورت تبادرم می‌کشم. دست بر سینه تنگ می‌گیرم. چشم می‌دوزم به قابِ جاندارِ کج دیوار.

کاروان، پای سفر می‌گیرد. من... جانم‌دانه!
**اربعین عشق**

وا عجب!
این چه آتش بود کر چنگال سیاه زمان بر پیکر قدسی تو فرود آمد و خاستگر کرد هر آنچه فطرت مردانگی در گوش ساکنان زمین به ودیعت نهاده بود؟!
کجاست آن رسول رحیم که برکتِ عظیم خداوندگارِ عطا را بر سینه می‌فرد و بر گوشه گوشه تا پاکش بوسه می‌د؟! همان تنی که ملعون‌ترین خلق خدا، سینه‌اش بی‌حی می‌فتنی به پا کرد و شراب‌های آن گلولی سیماب‌گون که بوسه‌گاه زیم‌ب‌س) بود را از هم درید.

اگر جبریل امین در شب معراج، با از حد فراتر نهد و الهی را لمس نکرد تا شسرهای غضب حق، به طاعت‌پیش‌شرطن ندانن نزند، اینک بوی لاله‌های سوخته‌اش از داغ خوص نمع بشر، آتش به جان ملکوتیان عرش اعلی رده است.

ای حسین(ع)! ای آن که چرخش روزگار در گرو انفس الی بود! روزگار چهل روز و چهل شب که هیچ، گر در تمام طول حیات کائنات سیر کنند، نام تو را از ازل بر تارک تاریخ نتوانند به دیده انکار بگیرند.
اربعین توپما، سروده بخوانیدی ای اهل امت! عباس علمدار، طعمه گر گشتفان عالم شد.

گلبرگ‌های پیکر اکبر(ع) را از گوشه گوشه خاک نینوا خوشه‌چینی کنيد که نیمه دیگر احمد(ص)، شرم را در استخوان‌های زمین روینابند و آن را بوسیده کرد.

قدنقاه اضرا(ع) را بگشایید تا دست‌های کوچکش را بر دامن مادرش فاطمه(س) نهد و لختی آرام گیرد. حجله قاسم را از جا بردارد که دست خدا برای او در بهشت حجله گسترده، قیده‌ش را از بی‌پدری، جان در بدن باقی نماند.
اربعین توپما، سروده بخوانیدی ای اهل امت! عباس علمدار، طعمه گر گشتفان عالم شد.

ای چه روز سیاه است بر تقدیر شرمگین روزگار که ختناسان را از ایلبسی‌ترین صفات، جرهه جزا می‌نوشانند؟! این چه مصیبت بود بر شوریختی بشریت؟ ای غلغ تا ابد بیدار! ای حسین!